University of Tehran press

*Research in Contemporary World Literature*

http//jor.ut.ac.ir, Email: pajuhesh@ut.ac.ir p-ISSN : 2588-4131 e-ISSN: 2588 -7092

# The Lover of Marguerite Duras: Dolorous Story of the Formation of Subjectivity

**Sara Tabatabaei** [1]✉ 0000-0002-5947-2534 **Sarvin Rahimian** [2] 0000-0002-7664-1029

1. Department of French Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. E-mail: s_tabatabaei@sbu.ac.ir

2. Department of French Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. E-mail: Sarvi.rh@gmail.com

## Article Info

**Article type:**

Research Article

**Article history:**

Received: 11 September 2022

Received in revised form: 30 January 2023

Accepted: 15 February 2023

Published online: Summer 2024

**Keywords**:

Abjection, Chora, motherhood, Julia Kristeva, Marguerite Duras, The lover.

## ABSTRACT

Marguerite Duras' unique novel, The Lover, allows us to enter her autobiographical world. What has a significant frequency throughout the story is the narrator's encounter with her mother and her reaction to motherhood. The narrator's descriptions of her mother inspire the reader with a different image from what is usual. Descriptions which all indicate an inner hatred towards the mother. Hatred that neither the narrator nor the readers understand the exact cause. To discover this reason, we use Julia Kristeva's theories. In her book titled "The Power of Terror", she talks about a process called "Abjection". From her point of view, the child is initially intertwined with his mother in a symbolic space called "Chora" where there is no boundary for the child and he is one with the mother. In order to be able to become an independent subject and body, the child must then draw boundaries between himself and the first other, or his mother, and in this process he turns to abjection. In this research, taking these concepts into consideration, we first study the narrator and his relationship with his mother in order to find out whether the occurrence of emotions such as disgust and hatred and mental states such as depression can be an estimate of the same abjection mechanism in the unconscious mind of the teenage narrator and finally, we will see how writing is used as a solution to overcome these emotions and negative states by the author of the work.

**Cite this article:** Tabatabaei , Sara; & Rahimian, Sarvin. "Psychoanalytic analysis of The Lover of Marguerite Duras: Dolorous Story of the Formation of Subjectivity". *Research in Contemporary World Literature*,2024 29 (1), 151-169. DOI: http//doi.org/ 10.22059/jor.2023.348101.2345

© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: http//doi.org/ 10.22059/jor.2023.348101.2345

پژوهش ادبیات معاصر جهان

http//jor.ut.ac.ir, Email: pajuhesh@ut.ac.ir

University of Tehran press

شاپای چاپی: ۲۵۸۸-۴۱۳۱ شاپای الکترونیکی ۲۵۸۸-۷۰۹۲

# تحلیل روانکاوانه رمان عاشق مارگریت دوراس روایت ملال‌آلود تکوین سوبژکتیویته

سارا طباطبایی ✉[۱] سروین رحیمیان [۲]

۱. گروه زبان و ادبیات فرانسه ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی تهران. رایانامه: s_tabatabaei@sbu.ac.ir

۲. گروه زبان و ادبیات فرانسه ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی تهران. رایانامه: Sarvi.rh@gmail.com

**اطلاعات مقاله**

**نوع مقاله:** مقالهٔ پژوهشی

**تاریخ دریافت:** ۱۴۰۱/۰۶/۲۰

**تاریخ بازنگری:** ۱۴۰۱/۱۱/۱۰

**تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۱/۱۱/۲۶

**تاریخ انتشار:** تابستان ۱۴۰۳

**کلیدواژه‌ها:**

آلوده‌انگاری،کورای نشانه‌ای، مادرانگی، ژولیا کریستوا، مارگریت دوراس، عاشق.

**چکیده**

*Uعاشق S* رمان بی‌مثال مارگریت دوراس، به ما اجازه می‌دهد وارد دنیای اتوبیوگرافیک او شویم. آنچه در طول داستان بسامد چشمگیری دارد مواجهه‌ی راوی با مادر و واکنش‌اش نسبت به مادرانگیست. توصیفات و واکنش‌هایی که همگی حاکی از نفرتی درونی نسبت به مادر هستند. نفرتی که نه راوی و نه خواننده هیچکدام علت اصلی آن را نمی‌دانند. برای کشف این علت به سراغ ژولیا کریستوا، فیلسوف، روانکاو و منتقد ادبی می‌رویم. از منظر او کودک در ابتدا با مادر خود در فضایی نشانه‌ای به نام «کورا» در هم تنیده شده‌اند، فضای یگانگی محض با مادر. تن مادر به مثابه این فضا، اصل و منشا وجودی کودک در ضمیر ناخودآگاه اوست. سپس کودک برای آنکه بتواند به یک سوژه و تن مستقل دست یابد باید که مرزهایی را بین خود و اولین دیگری یا همان مادرش ترسیم کند و برای نیل به این هدف ناگزیر و ناخودآگاه به آلوده‌انگاری می‌پردازد. فرآیندی ملال‌آور که لازمه تحقق سوبژکتیویته است. با تحلیل رمان عاشق درمی‌یابیم که بروز عواطفی مانند انزجار و نفرت و حالاتی روانی همچون ملال و افسردگی نتیجه‌ی مکانیسم آلوده‌انگاری در ضمیر ناخودآگاه راوی است. این اثر داستانی پر از تلاطم‌های عاطفی، حسی و ادراکی است. روایت تولد یک هویت است، هویتی تازه برای هنرمندی که با خلق یک شاهکار ادبی این فرایند را بازآفرینی و درد و رنج و عواطف منفی ناشی از آن را تطهیر می‌کند و نیز تجربه‌ی تطهیر بخش به ظهور رسیدن یک هویت از دل کورای نشانه‌ای است در سطح نمادین نزد خواننده‌ی رمان.

**استناد:** طباطبایی، سارا و رحیمیان، سروین. "تحلیل روانکاوانه رمان عاشق مارگریت دوراس: روایت ملال‌آلود تکوین سوبژکتیویته I. *پژوهش ادبیات معاصر جهان*۱۴۰۳ ۲۹ *(۱)*، ۱۵۱-۱۶۹.

DOI: http//doi.org/ 10.22059/jor.2023.348101.2345

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

© نویسندگان.

## ۱- مقدمه

ژولیا کریستوا[۱] که از پرچم‌داران نقد روانکاوانه با تکیه بر مبانی نشانه‌شناسیست، درکتاب خود تحت عنوان *قدرت وحشت : رساله‌ای در باب آلوده‌انگاری*[۲]، از مفاهیم جدیدی در حوزه‌ی سوبژکتیویته[۳] سخن می‌گوید. در این کتاب، همانطور که از نامش پیداست ازمفهوم آلوده‌انگاری[۴] به عنوان عامل اصلی تشکیل فردیت مجزا سخن به میان می‌آید و کریستوا عمدتاً با وام‌گیری از آثار ادبی نویسندگانی مانند سلین، داستایوفسکی، پروست و غیره تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که آیا به راستی هنر راهی برای از بین بردن آلوده‌ایست که روان را آزار می‌دهد؟ برای دریافت پاسخ این پرسش کریستوا متن را به دو سطح دسته‌بندی می‌کند. سطح نمادین[۵] که مربوط به هر آن چیزیست که در فرایندهای منطقی همچون دستور زبان به ساختار آن می‌پردازد. بیرونی‌ترین لایه‌ی زبانی که به‌طور قاعده‌مندی به کمک واژگان به انتقال معنا می‌پردازد. سطح دوم اما لایه‌ی عمیق‌تری از زبان است که به آن سطح نشانه‌ای[۶] می‌گویند. سطح نشانه‌ای دارای ویژگی‌هاییست که به‌طور کامل در سطح نمادین قابل درک نیست. به عنوان مثال این سطح بیانگر عواطف و امیال سرکوب‌شده است وفرآیند زبانی که در این سطح رخ می‌دهد به هدف برون‌ریزی رانه‌هاست[۷] (آلگونه جونقانی ۱) در نظر کریستوا « امر نشانه‌ای ( که شامل طبیعت، تن، ناخودآگاهی و...است) خودش را در امر نمادین ( فرهنگ، ذهن، خودآگاهی) تخلیه می‌کند» (مک آفی ۳۵). به عبارت دیگر کریستوا معتقد است زبان باید به‌عنوان یک فرآیند دلالتی پویا مطالعه گردد. فرآیند دلالتی پویا از دیدگاه کریستوا عبارت است از رانه‌ها و انرژی‌های بدنی که برون‌فکنی می‌شود و از طریق زبان تخلیه می‌گردد (فیروزی و اکبری ۱۱۵). البته باید خاطر نشان کرد که هر دوسطح چنان به هم تنیده‌اند که تمایز میان آن‌ها مشکل بوده و لذا کریستوا از متون ادبی کمک می‌گیرد تا بتواند به‌طور واضح‌تری این دو وجه را بررسی کند.

از جمله پدیده‌هایی که در سطح نشانه‌ای رخ می‌دهد، آلوده‌انگاریست. این پدیده پیچیده روانی که به دنبال خود فرآیند خارج شدن از کورای نشانه‌ای[۸] را به همراه دارد، سبب می‌شود که فاعل سخن‌گو به سوبژکتیوته خود دست یابد و تن مستقل را تجربه کند.

---

۱ Julia Kristeva

۲. *e pouvoir de l'horreur : Essai sur L'abjection.* Paris. Edition du Seuil. 1983

۳ Subjectivité

۴ Abjection

۵ Phéno-texte

۶ Géno-texte

۷ Les pulsions

۸ La chora sémiotique

مارگریت دوراس[۱]، نویسنده خلاق قرن بیستم، با بیانی متفاوت در شاهکار ادبی‌اش *عاشق*[۲]، بی پروا به تداعی پراکنده‌ی خاطراتی می‌پردازد که با وجود واژگان دقیق و نافذ، ابهاماتی شاعرانه دارد. ابهاماتی که گهگاه درک داستان را دچار اختلال کرده و خواننده را سردرگم می‌کند. این ابهامات به‌خصوص در مواجه‌ی راوی با مادر و واکنش‌اش نسبت به مادرانگی[۳] به چشم می‌خورند. توصیفات راوی از مادرش تصویری متفاوت از آنچه معمول است به خواننده القا می‌کند، توصیفاتی که همه حاکی از نفرتی درونی نسبت به مادرست. نفرتی که نه راوی و نه خواننده هیچکدام علت اصلی آن را نمی‌دانند.

در مواجه با آرای کریستوا، و نظر به اینکه خود او نیز با رویکردهای تحلیلی به مطالعه آثار ادبی می‌پردازد، درمی‌یابیم که نظریات وی می‌توانند خوانش متفاوتی از متون ادبی ارایه دهند. و شاید که با چنین رویکرد روانکاوانه و نشانه‌شناختی پاسخ سوالاتی که در ذهن خواننده‌ی اثر ایجاد می‌شوند به راحتی پیدا شوند. از این‌رو در این مقاله ابتدا مفاهیم کلیدی همچون کورای نشانه‌ای و آلوده‌انگاری را به دقت معرفی خواهیم کرد و سپس با به کارگیری همین مفاهیم به مطالعه رمان ***عاشق*** پرداخته و چگونگی به وجود آمدن سوبژکتیویته راوی را بررسی خواهیم کرد. راوی و روابطش با مادر را مورد مطالعه قرار می‌دهیم تا دریابیم آیا بروز عواطفی مانند انزجار و نفرت و حالاتی روانی همچون ملال و افسردگی می‌توانند برآورد همان مکانیسم آلوده‌انگاری در ضمیر ناخودآگاه راوی نوجوان باشند. خوانش متفاوتی از مضمون مادرانگی نزد دوراس که بی‌شک دستاوردی نوآورانه در زمینه‌ی پژوهش ادبی و مطالعه‌ی آثار دوراس به حساب می‌آید. و در نهایت خواهیم دید چرا و چگونه نوشتار به عنوان راه‌حلی برای گذار از این عواطف و حالات منفی نزد نویسنده‌ی اثر به کار گرفته می‌شود و به نقش هنر برای رهایی از مخمصه‌ی آلوده‌ای که روان را می‌آزارد پی خواهیم برد.

ازآنجایی‌که *عاشق* ازمهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین آثار مارگریت دوراس در ایران است پژوهش‌های فراوانی پیرامون آن منتشر شده است. از جمله این مقالات و پژوهش‌ها می‌توان به «سیر زندگی در بستر قلم: نگاهی به سیر نگارشی مارگریت دوراس از خلال دو اثر *سدی بر اقیانوس آرام* و *عاشق*» (۱۳۸۷) نوشته‌ی زهره ناصحی و راحله مرکبی اشاره کرد که در آن نوشتار دوراسی در تابش زندگی‌نامه او تحت بررسی قرار گرفته است تا نشان دهد قلم دوراس در سیالی زمان و مکان، تصویرگر خاطرات مدفون شده در تاریکی ذهن است. «بررسی نشانه‌معناشناسی گفتمان سکوت در سه اثر مارگریت دوراس *مدراتو کانتبیله*، *عاشق* و *درد*» نوشته‌ی مرضیه اطهاری نیک عزم و دنیا بیگی (۱۳۹۴) با

---

[۱] Marguerite Duras

[۲] *L'Amant*

[۳] La maternité

شناسایی و بررسی روند تولید احساسات، به درک معنای سکوت و نقش و اهمیت آن در آثار این نویسنده پرداخته است، «تحول شخصیت در آثار مارگریت دوراس قبل و بعد از رمان نو با مطالعه *سدی بر اقیانوس آرام*، *مدراتو کانتبیله* و *عاشق*» نوشته‌ی وحیده خادم قاینی (۱۳۹۲) پایان نامه‌ای است که با نگرشی تحلیلی به بررسی تحول شخصیت در این سه اثر مارگریت دوراس می‌پردازد، « تحلیل مقایسه‌ای وجه مجهول در رمان *عاشق* مارگریت دوراس و ترجمه‌ی آن» نوشته‌ی محبوبه سادات میرافضلی کهنگی و طاهره خامنه باقری (۱۳۹۹) با تجزیه و تحلیل ساختاری در مطالعات ترجمه به مقایسه‌ی وجه مجهول در زبان‌های فرانسه و فارسی و بررسی چگونگی ترجمه‌ی این وجه در رمان *عاشق* توسط قاسم روبین می‌پردازد. از سوی دیگر نظریه‌ی آلوده‌انگاری نیز در تعداد محدودی از مقالات علمی به‌کاررفته است که از آن میان می‌توان به «بررسی داستان سیاوش بر اساس نظریه‌ی «آلوده‌انگاری»» نوشته ذوالفقار علامی و فاطمه باباشاهی(۱۳۹۶) اشاره کرد که با تکیه بر نظریه‌ی آلوده‌انگاری کریستوا به تحلیل داستان سیاوش پرداخته و امکان خوانشی نوین و به تبع آن قضاوتی دیگرگون از فردوسی، سراینده داستان را، برای خوانندگان فراهم می‌سازد، مقاله‌ی «کاربست نظریه‌ی آلوده‌انگاری کریستوا بر شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» فروغ فرخزاد» نوشته‌ی ابراهیم سلیمی کوچی و فاطمه سکوت جهرمی(۱۳۹۳) با تکیه بر مبانی و ابزارهای واکاوانه نظریه‌ی آلوده‌انگاری، امکان تأویل‌پذیری و خوانش‌های بدیع از این شعر فرخزاد را به بوته آزمون می‌آورد، «تحلیل اسطوره‌ای بینامتنی رمان «*حیرانی*» براساس نظریه آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا» نوشته‌ی فاطمه زمانی (۱۳۹۸) نیز کنش‌های شخصیت‌های رمان حیرانی اثر محمدعلی سجادی را برای رهایی از پدیده‌های آلوده مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد، «خوانش رمان «*قاعده ی بازی*» فیروز زنوزی جلالی، بر مبنای نظریه‌ی آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا»، نوشته‌ی حجت‌الله پورعلی رویین‌تن و فرهمند نرگس باقری(۱۳۹۲) نشان می‌دهد چگونه متن آیینه‌ی بحران‌های راوی، نویسنده و اجتماع است، و «بررسی شخصیت‌های داستان «*ناربانو و پسرهایش*» از منظر «تن بیگانه‌ی کریستوا»، نوشته‌ی ابراهیم سلیمی کوچی و فاطمه سکوت جهرمی(۱۳۹۴) ثابت می‌کند که آثار گلی ترقی نمونه‌ای زبده از بازنمایی تجربه بیگانگی و دیگربودگی در متن ادبی به شمار می‌روند. یا از میان مقالات فرانسه زبان می‌توان به مقاله‌ی بحیرا یوسف توسون[۱] با عنوان « شاخصه‌های سوبژکتیویته در رمان *عاشق* دوراس» (۲۰۰۸) اشاره کرد که نشان می‌دهد «من»، راوی اصلی است و استفاده از ضمیر سوم شخص صرفاً بازگوکننده‌ی تمایل نویسنده به بازسازی زندگی خود به یمن برخورد با «دیگری» است. پایان‌نامه‌ای از سو کراکر[۲] با عنوان

[۱] Bahira Youssef Tousson

[۲] Sue Crocker

« آلوده: تئوری روانکاوی و نایب کنسول مارگریت دوراس» (۱۹۹۹) بر پایه‌ی نظریات فروید، لکان و کریستوا به تحلیل کارکردهای روان-تنی در فرایند سمبولیسم می‌پردازد. و یا مقاله‌ای با عنوان «زبان به مثابه‌ی ابزاری برای رهایی : روانکاوی زبان مالیخولیا در مدراتو کانتبیله اثر مارگریت دوراس»، (۱۳۹۹) به قلم نویسندگان همین جستار سعی بر بازنمود زبانی فرآیند فقدان در متن دارد، همچنین نشان می‌دهد که چگونه قهرمان داستان به کمک نشانه‌ها و نمادهای زبانی می‌تواند از مرحله‌ی سوگواری گذر کرده و از افسردگی رهایی یابد.

پژوهش حاضر اما با به کارگیری نظریه‌ی آلوده‌انگاری کریستوا به خوانش جدیدی از کتاب *عاشق* می‌رسد، پژوهشی نوآورانه و جسورانه که هدفش نیل به معنایی جدید برای مفهوم تاریخی مادرانگی‌ایست. مفهومی مقدس که برداشتی آلوده‌انگارانه از آن عملی تابوشکن و ضدارزش‌های اخلاقی و عرف تمامی جوامع انسانی است. لیکن به مدد سحر هنر و ادبیات و مستندات علم روان‌شناسی خواهیم دید که چطور مارگریت دوراس در قالب داستان‌پردازی خارق‌العاده‌ی خود این موانع را در هم می‌شکند تا از واقعیتی درونی پرده بردارد.

## ۲- بحث و بررسی

### سوژه‌ی در جریان[۱]

مفهوم سوژه در منظومه فکری کریستوا سوژه‌ی سخنگو یا سوژه‌ی در جریان نامیده می‌شود. وی در آثار اولیه‌اش سعی می‌کند زبان را به عنوان سیستمی از معنا یا گفتمان توصیف کند که در آن سوژه سخنگو خود را می‌سازد و ویران می‌کند. به همین دلیل، هر تغییر زبانی باعث تغییر در وضعیت سوژه و رابطه‌ی او با دیگران، با خود و بدنش و با اشیاء پیرامونش می‌شود. بنابر این نظریه، زبان را نمی‌توان به‌طور مستقل مطالعه کرد. به نظر او زبان را باید همیشه در فرآیندی پویا در نظر گرفت. کریستوا با ترکیب زبان و ذهنیت معتقد است که برای شناخت هر یک از این دو حوزه، باید حوزه دیگر را بشناسیم و جستجو کنیم. واکنش او به سوژه و رابطه‌اش با زبان نشان می‌دهد که زبان عامل کلیدی در ساخت هویت سوژه است. بنابراین برای درک این دیدگاه باید به آنچه قلمرو زبان را تشکیل می‌دهد توجه کرد. کریستوا کارکرد زبان برای سوژه را در دو ساحت مورد بررسی قرار می‌دهد. اول: زبان به عنوان بیان واضح ومنظم معنا ودوم: زبان به‌عنوان بیانگر عواطف و یا به‌طور خاص رانه‌ها واحساسات سرکوب شده. کریستوا از اصطلاحات نمادین و نشانه‌شناختی برای تبیین ساحت تشکیل‌دهنده زبان استفاده می‌کند. از دیدگاه کریستوا، کاربرد ساحت *نمادین* زبان در جایی است که زبان بدون ابهام و در معنا و

[۱] Le sujet en Procès

مفهوم سازنده باشد، در حالیکه ساحت *نشانه‌ای* به کاربردی اشاره دارد که زبان به‌عنوان بستر تخلیه روانی داراست. اهمیت زبان برای کریستوا در این است که زبان فقط جنبه نمادین ندارد. به‌عنوان مثال کودک با زبان خاموش خود زمانی که هدف و نیاز خود را به مادر و اطرافیانش بازگو می‌کند و توجه آنها را جلب می‌کند از زبان نشانه‌ای استفاده می‌کند. برای درک بهتر این فرآیند، لازم است به فضایی که در نگاه کریستوا، کودک درآن رویکرد نشانه‌ای را به کار می‌گیرد بپردازیم.

**کورای نشانه‌ای**[۱]

واژه‌ی chora (به یونانی χώρα) اولین بار توسط افلاطون به معنای فلسفی استفاده شد. اگرچه قبل از او در یونان باستان این کلمه به معنای قلمرو، مرز یا شهر به‌کار می‌رفته است. افلاطون نیز این واژه را به‌معنای مکان به کار می‌برد. مکانی که تصاویر در آن ساخته می‌شوند. برای کریستوا کورای نشانه‌ای ، محیطی مادرانه، ایمن و مطمئن است که کودک اولین بار حضور خود را در آن درمی‌یابد و به‌طور کلی در بدن مادر زندگی می‌کند. کودک از بدو تولد تا آغاز شکل‌گیری حدود ذهنیت خود در این فضای نشانه‌ای غوطه‌ور است. اما به هرحال کودک می‌بایست از این فضا خارج شود. مرحله‌ی گسست کودک از بدن مادر و رهایی کورای نشانه‌شناختی در روانکاوی کریستوا معادل با مرحله عقده ادیپ[۲] فرویدی و مرحله آینه‌ای لاکان[۳] است. اما برای کریستوا این گسست هیچ‌گاه به‌طور کامل رخ نمی‌دهد. برعکس، فضای کورای نشانه‌شناسی همیشه در سطح نشانه‌ای باقی می‌ماند. کورای نشانه‌شناختی «مرحله اول فرآیند دلالت را تعیین می‌کند، مرحله‌ای پیش نمادی و پیش‌کلامی، که طی آن نظم‌دهی، سازماندهی (غیر منطقی) انگیزه‌های فرد، انرژی‌هایی که در درون او بر اساس ریتم خاصی در گردش هستند. بنابراین، کریستوا منشأ زبان را به عنوان یک فضای نامعین، مرتبط با بدن مادر، متحرک اما موزون، که مقدم بر ادغام مفاهیم فضایی و زمانی است، تعریف می کند»(کریستوا ۲۰۸،۱۹۷۴).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

[۱] La Chora sémiotique

[۲] زیگموند فروید مفهوم عقده‌ی ادیپ را اولین بار در سال ۱۸۹۹ در کتاب «تفسیر خواب" خود ارائه کرد.عقده‌ی ادیپ، اصطلاحی است که او در نظریه مراحل رشد روانی و جنسی خود برای توصیف احساس تمایل کودک به والدین جنس مخالف خود و حسادت و عصبانیت نسبت به او مورد استفاده قرار می‌دهد.

[۳] لاکان نخستین بار در مقاله‌ای به نام «مرحله‌ای آینه‌ای» که در سال ۱۹۴۹ منتشر شد از مرحله‌ی آینه‌ای به‌عنوان اصلی‌ترین مفهوم در توضیح امر خیالی صحبت می‌کند. مطابق این نظریه، مرحله آینه‌ای که در حدود سن ۶ تا ۱۸ ماهگی رخ می دهد، زمانیست که کودک می‌تواند با مشاهدهٔ تصویر خود درآینه ، هویت مستقل خود را به عنوان یک تن واحد جدا از مادر مشاهده کند.

فضای عاطفی و پر شور کورا با رانه‌ها و انرژی‌های روان‌شناختی همیشه در یک سو باقی می‌ماند که با سوی دیگر، یعنی ساحت نمادین در می‌آمیزد تا روند سوبژکتیوسازی را در رابطه با زبان ادامه دهد.

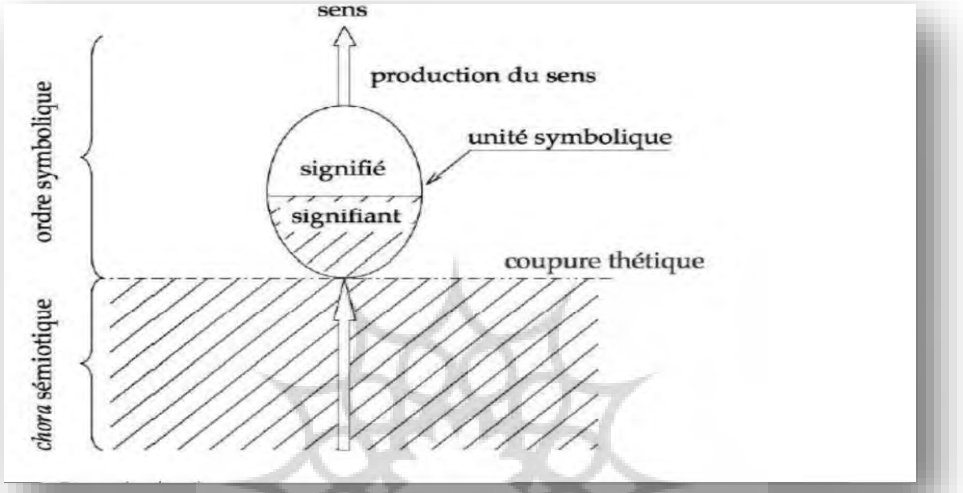


شکل۱

کورا یک فضای نشانه‌ایست، نه یک فضای ورودی یا یک موقعیت ثابت، بلکه یک سیستم لزوما پویا و موقت است که توسط محرک‌ها و جریان‌ها شکل می‌گیرد. برای روشن شدن ارتباط بین این دو می‌توان تمایز دیگری قائل شد. جنبه‌های نمادین و نشانه‌ای زوایای ناهمگونی از زبان را شناسایی میکنند. در واقع ساحت نمادین به ارتباطات و فرآیندهای اجتماعی اشاره دارد و نشانه‌شناسی به نقش زبان در ارتباط با فرآیندهای زیستی و فیزیکی می‌پردازد. البته باید خاطر نشان کرد که خودآگاهی و ناخودآگاهی، بدن و ذهن، طبیعت و فرهنگ در نظام فکری کریستوا متقابل نیستند. برعکس، هر کدام از این جنبه‌ها برای مسئله معنا و روند پیدایی آن لازم و ضروری هستند. کریستوا عنصر نشانه‌شناسی را پیش‌نیاز اساسی نظم نمادین می‌داند. این ساحت نشانه‌ای به عبارتی همان بیان ناخودآگاه زبانی است. در حالات خودانگیخته[۱] و عاطفی، سوژه هر بار از طریق زبان به حوزه نمادین و به فضای کورای نشانه‌ای خود باز می‌گردد. این بدان معنی است که زبان، در شکل خلاقانه خود، که اغلب با نشانه‌ها همراه است، در نظر کریستوا به‌عنوان یک پالایش‌کننده‌ی سوژه ظاهر می‌شود و ادبیات قادر است

[۱] Spontané

نقش این تصفیه‌کننده را داشته باشد و روان را به آرامش و پاکیزگی برساند. همان‌طور که اشاره شد، سوژه با ورود به ساحت نمادین سعی دارد تا از کورای نشانه‌ای عبور کند. اکنون این فضای نشانه‌ای تنها به عنوان فشار در زبان نمادین تلقی می‌شود. این فشار را می‌توان به‌صورت تناقض، پوچی، ابهام، سکوت و یا غیبت دید. کورا، سازنده و برهم‌زننده زبان است. بدیهی است که چنین مفهومی هرگز در یک سنت زبانی ساختارگرایانه[۱] نمی‌گنجد. یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که در نظریه‌های کریستوا معرفی شده است، عبارت آلوده‌انگاری است که می تواند این فضای نشانه‌ای کورا را در زبان زنده نگه دارد.

**مفهوم آلوده‌انگاری**

اکثر مطالعات ادبی متمرکز برآلوده‌انگاری نمی‌توانند به‌طور کامل پاسخ یک سری سؤالات مهم را بیابند: این مفهوم از کجا می آید؟ چگونه کار می‌کند؟ چه مفهومی دارد؟ با این حال، به این سؤال آخر، معمولاً یک پاسخ کوتاه با استناد به چند نقل قول داده می‌شود که اغلب از ژولیا کریستوا است. در حالی‌که در مورد منشاء آن حتی نزد کریستوا می‌توان از اولین اظهارات وی مربوط به این سؤال در کتاب سیمون دوبوار (جنس دوم، ۱۹۴۹) یاد کرد، هر چند که اصطلاح آلوده‌انگاری در آثاردوبووار به صورت یک نظریه بیان نمی‌شود. به همین منظور برای ایجاد یک تعریف مناسب از آلوده‌انگاری، ژولیا کریستوا را قدم به قدم در مسیر نظریه‌پردازی‌اش دنبال می‌کنیم چرا که او اولین کسی است که برداشتی جامع ازاین مفهوم را بر اساس چارچوب نظری متمرکز بر روانکاوی لکانی ارائه می‌کند.

فرهنگ لغت لاروس کلمه آلوده‌انگاری این‌گونه را تعریف می‌کند: «آخرین درجه تحقیر، انحطاط اخلاقی، نفرت‌انگیز». این تعاریف تا حدی مبهم و نامشهود هستند. با این حال، در نظر گرفتن چگونگی ابراز آلوده‌انگاری برای درک بهتری از آن مفید است. بیزاری مذهبی، قربانی‌های انسانی، آدم‌خواری، قتل، زوال و انحراف جنبه‌هایی از انسانیت هستند که جامعه آنها را پست و آلوده می‌داند. کریستوا آلوده‌انگاری را فرایند پس زدن و طرد کردن آن چیزی می‌داند که آلوده به شمار می‌آید. آلوده‌انگاری تنها یک مرحله از رشد نیست، بلکه منشی است که همواره در شخص باقی می‌ماند. سوژه همواره تلاش می‌کند از مورد آلوده دوری کند و آن را از خود بیرون براند (سلیمی کوچی و سکوت جهرمی ۹۴). کریستوا بیان می‌کند که برای اولین بار در زندگی در لحظه جدایی از مادر، انسان احساس آلوده‌انگاری را تجربه می‌کند. این ایده برگرفته از نظریه روانکاوانه لاکان است که زیربنای نظریه اوست. مطابق نظریه‌ی او، آلوده‌انگاری نشان‌دهنده شورش علیه چیزی است که وجود یا وضعیت

[۱] Linguistique structurale

وجودی ما را به ما داده است. به زبان دیگر آلوده‌انگاری محرکی است که در این مرحله به کودک کمک می‌کند تا وارد قلمرو نمادین یا همان «قانون پدر»[۱] لکانی شود.

در حقیقت این کودک به طور ناخودآگاه برای تبیین سوبژکتیویته و انسانیت مستقل خود، عاملی آلوده را به‌عنوان تهدید در نظر می‌گیرد. در نظر کریستوا این آلوده‌گی تنها یک ویژگی دارد : «درتقابل با من است» (کریستوا ۱۹۸۳، ۱). مرز بین من و جسم آلوده خیالی است، و گاهاً گذر از این مرزها تبدیل به تهدیدی قابل لمس می‌شود، زیرا سیستم هویتی ما و تصور ما از نظم و انسجام به‌عنوان یک خود مستقل مختل شده و لذا دچار اختلال‌های روانی خواهیم شد. نظریه‌ی آلوده‌انگاری کریستوا به شخصیت‌هایی مربوط می‌شود که در حالت گذار یا دگرگونی در تلاش برای یافتن هویتی مستقل برای خود هستند. رویایی با جسم آلوده تنها مربوط به سنین کودکی نیست بلکه در هر مرحله برای تشکیل و تثبیت سوبژکتیویته با آن روبرو می‌شویم، هم از آن می‌ترسیم و هم با آن همذات پنداری می‌کنیم. و این وضعیت ما را تشویق می‌کند تا حالتی از خود را مقدم بر زبان (یا قانون پدر) را به یاد بیاوریم که در بیان آن احساس درماندگی می‌کنیم.

در نخستین تجربه، ما در عین حال هم جذب مادر به‌عنوان جسم آلوده هستیم و هم باید توسط او طرد شویم. حالت تهوع، ترس و آدرنالین علائمی هستند که وجود این احساسات متناقض را ممکن می‌سازند، احساساتی که قبل از جدایی از مادر در ما نهادینه می‌شوند. اما این روند از کجا شروع می‌شود؟ برای بررسی دیدگاه کریستوا از زبان با توجه به رویکرد روانکاوانه‌اش، باید سیر تحول نظریات وی را دنبال کنیم. بدین منظور درست مانند خود کریستوا که نظریاتش را از خلال مثال‌های از دنیای هنر و ادبیات می‌پردازد، ما نیز برای توضیح این نظریات و نیل به هدف پژوهش یک راست به سراغ بررسی رمان عاشق دوراس می‌رویم تا همزمان با ارائه مثال‌هایی از دل این شاهکار ادبی به معرفی بهتر مفاهیم پیچیده نزد کریستوا بپردازیم و هم بدین ترتیب با بررسی وجوه مختلف معنایی این اثر به ادراک تازه‌ای از مفهوم مادرانگی تحت قلم مارگریت دوراس برسیم.

**حضور همه جانبه‌ی مادر در رمان *عاشق***

رمان *عاشق* یکی از مشهورترین رمان‌های مارگریت دوراس است که اسم او را بیشتر از همیشه بر سر زبان‌ها انداخت و جایزه ادبی گنکور را برایش به ارمغان آورد؛ داستان روایت زندگی دختر پانزده و نیم ساله‌ایست که با مردی چینی آشنا می‌شود؛ مرد از او می‌خواهد تا اجازه دهد همراهی‌اش کند و

---

۱ مطابق با نظریه لکان مراحل رشد کودک وابسته به گذر از امر خیالی به امر نمادین است. مدار بستهٔ میل متقابل میان مادر وکودک با مداخله‌ی عنصر سوم، نام پدر، گسسته می‌شود و فضایی ایجاد می‌شود که در آن کودک می‌تواند خود را به عنوان موجودی مجزا از مادر شناسایی کند. لکان این عنصر سوم را نام پدر می‌خواند. نام پدر موقعیتی نمادین است که کودک آن را در مقابل
با موضوع میل مادر تلقی می‌کند. نام پدر همچنین موقعیت مرجعیت و قانون نمادین است که مداخله می‌کند تا میل کودک را بازدارد.

دخترک می‌پذیرد و از همین زمان زندگی او، دستخوش تغییرات بیرونی و درونی می‌شود. رمان خاطرات مقاطعی از زندگی خود دوراس را بازگو می‌کند که او با دو برادر و مادرش در سختی و بی‌پولی در سایگون به سر می‌بردند. از جمله خاطرات روایت شده، خاطره‌ی روابط پیچیده‌ی راوی با مادرش است. شخصیت مادر و تاثیرات او بر روان دختر نوجوان هر چند صفحه یکبار ظاهر می‌شوند که بی‌شک نشان از اهمیت این موضوع در زندگی وی دارد.

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، با وجود موضوعات متعددی که راوی درباره‌ی آنها صحبت می‌کند، موضوع اصلی رابطه دختر و مادرش است. یک تهدید ترکیبی، یک رابطه‌ی پیچیده غیر قابل درک. رابطه دختر و مادر به هیچ روی رابطه‌ای ایده‌آل و مسالمت‌آمیز نیست. آن دو نمی‌توانند این پیوند عاطفی را به اعتدال برسانند. برای راوی و مارگریت دوراس هر دو، نزدیک بودن به مادر به معنای یافتن خود در مکانی موقتی و خالی است که هویت مستقل در آن پاک می شود.

«فکر کنم از مهری که به مادرمان می‌ورزیدم حرف زده‌ام، ولی یادم نیست از کینه‌ای هم که به او داشتیم چیزی گفته‌ام یا نه، {...} مخصوصا از کینه، کینه‌ای وحشتناک با سرگذشت مشترکی در همه چیز، در عشق، در کینه. این چیزها هنوز هم از قوه‌ی درک من بیرون است، هنوز هم برایم پذیرفتنی نیست. چیزی است پنهان در اعماق وجودم، و کور مثل نوزادی در بدو تولد.کینه همیشه با سکوت آغاز می‌شود. و فراتر از کینه در واقع همین سکوت است، سکوت، این حرکت بطی ء تمام زندگیم. هنوز اینجا هستم اینجا در برابر کودکان فریب خورده، با حفظ همان فاصله‌ای که با رمز و راز دارم. من هیچگاه ننوشته‌ام، خیال کرده‌ام که نوشته‌ام. هیچ‌وقت دوست نداشته‌ام، خیال کرده‌ام که داشته‌ام» (دوراس ۲۸).

این نوشته‌ها با نگاه نقد روانکاونه از منظر کریستوا تماماً فضای کورا را به تصویر می‌کشد. فضایی «در اعماق وجود» که از «قوه‌ی درک» یا آگاهی راوی بیرون و ویژگی اصلی آن «سکوت» است. این چند خط از معدود نقاطی از کتاب است که می‌توان گفت شخصیت مادر نیز راوی است. دقیقا در جمله‌ای که « هنوز اینجا هستم در برابر کودکان فریب خورده» متوجه می‌شویم که این جملات گویی از زبان مادر است. اما از آنجایی‌که در فضای کورایی مرزی میان مادر و فرزند نیست در جملات هم ما مرز میان دو راوی را به راحتی درک نمی‌کنیم. فضایی که از دید راویان آن برایشان تداعی‌گر نوزادی است. گرچه واضح است که نوزاد کور نیست .اما برای نوزاد در کورای نشانه‌ای همه چیز یکسان است و تمایزی میان اجزای خود و مادر نیست.

کریستوا متذکر می‌شود که «ادبیات ممکن است متضمن مقاومتی نهایی نباشد و تنها متضمن افشای امر آلوده [در این مقاله مادر راوی] باشد: تبیین، تخلیه، و تهی‌سازی آلودگی از طریق سرگشتگی

کلام» ( مک آفی ۸۶) در اینجا نیز جملات کوتاه و منقطع، روایت به دور از قوانین دستوری رایج در جمله‌سازی (جا به جایی فعل و فاعل) همه و همه نشانگر این است که راوی بار دیگر در حال تجربه‌ی فضای کورای نشانه‌ای و سرگشتگی کلامی است. چراکه مطابق آرای کریستوا کورای نشانه‌ای فضاییست که همیشه برای تخلیه‌ی رانه‌های روانی باقی می‌ماند. آنچه که در روایات دوراس همیشه مشهود بوده سبک نوشتار اوست که مملو از جملات کوتاه، فضاهای خالی و نوشتار سکوت است. او نه تنها در کتاب عاشق از این ویژگی خود بهره می‌برد بلکه با به تصویر کشیدن حضور سکوت در خانواده‌شان از نفرت خود نسبت به مادر سخن می‌گوید. مهاجرت، زندگی در یک کشور بسیار دور با مردم بومی منطقه که بسیار از نظر فرهنگی با آنها متفاوت‌اند. اروپایی و سفیدپوست بودن، ندانستن زبان مقصد، آنها به دلیل تفاوت‌های بسیار درسطح نمادین خودآگاه یا ناخودآگاه منزوی هستند. خانواده‌ای رها شده‌اند که شبکه روابط اجتماعی آنها بسیار محدود است. همه این عوامل باعث می‌شوند به سختی بتوانند از مرحله‌ی نشانه‌ای خود خارج شوند چرا که انگیزه کافی برای ورود به ساحت نمادین وجود ندارد.

با وجود آنکه روایت داستانی حاکی از این است که مادر و دختر جدایی ناپذیرند. اما دختر به منظور رسیدن به سوژه مستقل خود سعی می‌کند از کورای نشانه‌ای خارج شود. به همین علت باید با زنی که تمام زندگی اش می‌شناخته غریبه شود تا بتواند همچون آدم‌های دیگر مرزهایش را پیدا کند و هویتش را کشف کند. همچون کودک پس از مرحله‌ی آینه‌ای، راوی نیز می‌بایست از مادرش دور شود تا خود مستقل را شکل دهد. طبق نظریه کریستوا، اولین راه حلی که به ذهن خطور می‌کند این است که جایگاه او را آلوده در نظر بگیرد و فرآیند آلوده‌انگاری را آغاز کند. روند این فرآیند را میتوان درخلال داستان با توصیفات راوی از مادر مشاهده کرد. «با آن پیراهن‌های رقت‌انگیز و از ریخت افتاده‌ای که دو وصله پینه شان کرده، انگار همین حالا یکراست از آن مزرعه شمال فرانسه که کلی خاله و خانم باجی کنارش بوده، یکراست آمده است اینجا»(دوراس ۲۶) .توصیفات ظاهر مادر نشان می‌دهد که او در نگاه دختر زنی زیبا و خوش پوش نیست و لباس‌های مندرس می‌پوشد. در وهله دوم دخترک راه رفتن مادر را این‌گونه توصیف می کند «یک وری راه می‌رود ، مثل سگ لنگ . {...}باعث خجالت ما شده است، توی خیابان و جلوی مدرسه باعث خجالتم می شود»

خجالت‌زدگی از علائم روانی است که هنگام نفرت از چیزی در انسان بروز می‌یابد. نفرت خود شکلی از احساسات و هیجانات است و واکنش‌هایی که در اثر احساس نفرت تجربه می‌شوند، همیشه با حالات عاطفی غیر خوشایند همراه هستند. درنظریات کریستوا نفرت به عنوان احساس کلی انزجار و تمایل به خلاص شدن از شر چیزی آلوده، فاسد و... تعریف می‌شود. آنچه مربوط به توصیفات روحی

و شخصیتی مادر است نیز همچون ظاهر او، بسیار ناراحت کننده و درهم شکسته است. «مقدر این بود که من مادری افسرده داشته باشم، افسردگی‌اش آنقدر بی غش بود که سعادت زندگی‌ام هم، با همه‌ی شور و شدتش، گاه قادر نبود کامل آن را زایل کند» (دوراس ۱۷). یا در جای دیگری از کتاب اشاره می شود که « مادر به موجود منحوس و ساکت و حسودی مبدل شده بود» (۱۱).

همه‌ی این دلالت‌ها در کنار سکوت افسرده‌کننده‌ی مادر و رفتارهای غیر قابل پیش‌بینی‌اش او را امری در ذهن راوی آلوده جلوه می‌دهد. در واقع سوژه راوی که به دلیل غیبت پدر در داستان خود را تماماً در بستر مادرانه در می‌یابد تلاش می‌کند با آلوده انگاشتن مادر خود را از او جدا کند تا جایی‌که خود بعد از توصیفات آلوده‌انگارانه و بیان خجالت زدگی‌اش به صراحت اعلام می‌دارد که می‌خواهد از این بستر خارج شود «برای من مهم نیست که حتما به جایی برسم، برای من مهم این است از آنجایی که هستم بروم» (دوراس ۲۶). آلوده‌انگاری مکانیسم ناخودآگاه ذهن غوطه‌ور در کورای نشانه‌ایست برای ظهور در ساحت نمادین و یافتن هویت مستقل و گذار مشخصه‌ی اصلی این فرایند می باشد. تصمیم نهایی برای نشان دادن خود در فرآیند شکل‌گیری سوژه، این است که متحرک باشد و به همین دلیل است که « باید از جایی که هست بیرون رفت» این بدان معناست که باید این کورا را رها کرد و خود را از این رابطه مبهم و مضر رها کرد تا جدایی که مرزهای خود را دید. ذکر این نکته ضروری است که در بیشتر آثار دوراس، مادرانگی امری بسیار پیچیده و پر اشکال است. عدم حضور چشمگیر پدر در کانون خانواده جای را برای به حضور وسواس‌گونه مادر باز می‌کند و همین امر منجر به پیچیدگی بیشتر رابطه مادر و فرزند می‌شود. مادرانگی به نویسنده اجازه می‌دهد تا به موضوعاتی مانند خاطرات بد، تخریب، سقط جنین و غیره بپردازد. واقعیت مهم در اینجا این است که در آثار دوراس، وجه مشترک بسیاری از مضامین با زیربنای مفهوم مادرانگی، شکلی از افسردگی و بیماری را نشان می دهد. این افسردگی دقیقاً همان چیزیست که به ما اجازه می‌دهد در ادامه‌ی این پژوهش وارد مرحله‌ی بعدی در روند معرفی آرا کریستوا از خلال بررسی رمان *عاشق* شویم.

**خود آلوده‌انگاری[۱] : واکنشی به نگاه اجتماعی**

از منظر انسان‌شناختی یا جامعه‌شناختی که توسط روانکاوی کریستوا نیز مورد توجه قرار می‌گیرد، امری آلوده است که در سطح اجتماعی در نگاه هنجارهای جامعه غیرقابل قبول باشد، در جامعه طرد شده و مغایر با اخلاق باشد. در سطح اول، این می‌تواند مفهوم «آلوده» را پوشش دهد. برخی از عناصر در نظام دلالتی که فرهنگ است دارای ارزش نمادین هستند. اما در کدام فرهنگ می‌توان به خود چنین اجازه‌ای داد که یک مادر را امر آلوده بدانیم؟ با وجود محدودیت‌هایی که فرهنگ بر روی افراد

[۱] Abjection de soi

در ساخت یک هویت اجتماعی قابل قبول ایجاد می‌کند، برای اینکه یک فرد در نگاه جامعه قابل قبول باقی بماند و به انزوا کشیده نشود، تنها راه ممکن سرکوب واقعیت محض خود است. و به این صورت، وجه جدیدی از آلوده‌گی رخ می‌دهد.: خود آلوده‌انگاری. پس با توجه به اینکه سوژه همواره به دنبال بخشی از یک موقعیت اجتماعی در نظم نمادین است، خودآلوده‌انگاری بازتاب عادی فرآیند سرکوبی است که برای تعلق به امر نمادین لازم است. و نتیجه‌ی خودآلوده‌انگاری تجربه‌ی نوعی از افسردگی است.

حال که سوژه اجتماعی یا همان دختر داستان نمی‌بایست مادر خود را آلوده بیانگارد راه حل بعدی خودآلوده‌انگاری است. عاشق چینی برای قهرمان نوجوان رمان، پر از نفرت و عشق، با تکانه‌های روانی بسیار، بهترین ابزار برای این خود را آلوده کردن است. او با یک بانکدار چینی جوان و ثروتمند آشنا می‌شود. آنها رابطه‌ای متشکل از عشق و پول را آغاز می‌کنند که توصیف آن به‌عنوان یک رابطه‌ی سالم و پایدار دشوار است. چرا که دختر، حتی با وجود سن کم و موقعیت مالی ضعیف، خودش را برتر از عاشق چینی می‌داند و آن را به زبان می‌آورد «دستش می لرزد. از نژاد متفاوتی است. سفید پوست نیست، به این تفاوت واقف است و به همین دلیل دستش می‌لرزد» (دوراس ۳۵).

دخترک به خواست خود با مرد چینی وارد رابطه می‌شود و از این رابطه برای تحقیر خود استفاده می‌کند، یک عمل ناخودآگاه برای سرزنش خود و احساسات منفی‌اش نسبت به مادر. با توجه به هر آنچه که از روابط مادر و دختر مشاهده کردیم، در می‌یابیم که رابطه با عاشق چینی نیز عیناً داری همان خصوصیات و فضای مشابه است. مثلا این که اکثر لحظات در اتاق عاشق چینی نیز در سکوت می‌گذرد. دختر نه می‌خواهد از زندگی خود را برای مرد چینی بگوید و نه به او ابراز عشق می‌کند . شاید مثل همیشه باز سکوت امری ضروری است. « سپس ساکت است. جواب او را نمی‌دهد ممکن است بگوید که او را دوست ندارد. او چیزی نمی‌گوید» (دوراس ۲۱) یا در آن صحنه‌ای که به دنبال مرد چینی به خانه‌ی او می‌رود « به او می‌گوید که نمی‌خواهد با او صحبت کند» (۲۲) سکوت و سکونی در خارج برای محقق کردن حرکتی درونی و گذار از کورای نشانه‌ای به کورای نمادین به قیمت خودآلوده‌انگاری.

در موقعیتی که مادر از وجود چنین رابطه‌ای مطلع می‌شود، وارد عمل می‌شود. او می‌فهمد که دختر در صدد است از او جدا شود. صحنه مشاجره مادر و دختر به شکلی پیچیده روایت می‌شود. این روایت بار دیگر از دو زاویه دید متفاوت مادر ودختر بیان می‌شود. روایت مبهم است و جابه‌جایی‌های زاویه دید به‌طرز ناگهانی و بدون پیش‌بینی انجام می‌شوند و به همین دلیل نمی‌توانیم موضع ثابتی نسبت به روایت داشته باشیم.

«دخترش را، این دختر را می‌شناسد .می‌داند حال و هوای غریبی دامن‌گیر دخترش شده است. به همه چیز کنجکاو است خوددار هم هست. نگاهش عوض شده، نظاره‌گر مادرش شده، نظاره‌گر تیره بختی مادر، طوری که انگار بر احوال مادر دل می سوزاد. زندگی مادرم دستخوش هولی غالب است» (دوراس ۶۰).

تغییر تمرکز، سرعت ریتم روایی، جملات کوتاه و ناراحت کننده، همه‌ی این توصیفات لحظه جدایی مادر و دختر را نشان می‌دهند. لحظه‌ای که بین حقارت و وابستگی مبارزه می‌کنند. حتی در این صحنه دختر و مادر پشت در بسته هستند کسی جز این دو نفر در اتاق نیست و برادرها که در خانواده هستند پشت در ایستاده‌اند و وارد اتاق نمی شوند. بار دیگر فضای کورای نشانه‌ای تداعی می‌شود.

**بی زمانی**

یکی از ویژگی‌های دیگر کورا نشانه‌ای بی‌زمانی است. کودک به یاد نمی‌آورد چه زمانی در این فضا قرار گرفته یا چه زمانی قرار است از آن خارج شود. در واقع « کریستوا واژه ی کورا را از تیمائوس افلاطون عاریه می‌گیرد تا سامانه‌ی لزوما سیار و کاملا موقتی را نشان دهد که توسط جنبش‌ها و ایستایی‌های ناپایدارش شکل گرفته است» (مک آفی ۳۷). کریستوا تاکید می‌کند که در جریان بودن، سوژه نشانگر نوسازی دائمی و تکرار و شدن‌هاییست که در کورا رخ می‌دهد به‌عبارت دیگر « تعدادی از رد هاست که تجدید بی‌نهایت عملکرد آن را تضمین می‌کند» (کریستوا ۱۹۹۷، ۵۷). بینهایت بودن که خبر ازغیرقابل اندازگیری بودن شروع و پایان این فرآیند می‌دهد به این علت است که فرآیند آلوده‌انگاری پیوسته در حال رخ دادن است و امر آلوده همچنان حول آگاهی باقی می‌ماند تا به خودآگاهی سوژه آسیب برساند.

داستان عاشق نیز میزان فرار راوی از محدوده روایت خطی را نشان می‌دهد. به گفته لئو بالوگون «تکنیک بازگشت به عقب تکنیکی از روایت است که به راوی اجازه می‌دهد تا با برانگیختن واقعیت گذشته در رابطه با کنش ارائه‌شده، تداوم داستان خود را بشکند. راوی پیش از ادامه داستان، رویداد بعدی را برای توضیح یا تشریح یک واقعیت کنونی برمی‌انگیزد. قهرمان داستان عاشق از این تکنیک برای بیان داستان خود در طول رمان استفاده می کند» (به نقل از مقاله اومه واُگبو ۴۹).

به‌عنوان مثال: «...در هجده سالگی آدم سال خورده‌ای شدم... » (دوراس،۱۰). «...من پانزده و نیم سال دارم...» (۱۱). «...یک روز می‌آیم، از آنجا می‌گذرم. من هفده ساله‌ام...» (۱۰۸). همه چیز خیلی زود مشخص شد... او در آن زمان سی و هشت ساله شده بود. و سپس ده ساله کودک. و حالا همانطور که به خاطر می‌آورد، شانزده ساله است. (۱۱۰)

همان‌طور که از ترتیب روایی مشخص است بی‌نظمی زمانی نشان‌گر این است که راوی نمی‌تواند خاطرات را به ترتیب به یاد آورد. در همان صفحه‌های ابتدایی می‌گوید که «زندگی‌ام بی سرگذشت است، سرگذشتی ندارد. هیچ‌وقت کانونی در زندگیم نبود، نه راهی، نه خط سیری» (دوراس ۱۱)، فضای روایتی به گونه‌ای حاکی از غیبت‌های متعدد یا شکاف‌هایی درذهن راویست و به‌نظرمی‌رسد عمل نوشتن تلاشی آگاهانه برای آشتی دادن خود با این بی‌نظمی‌ها در گذشته است. این فرآیند نیز همچون سایر موارد به سوژه‌ی در حال شکل‌گیری کمک می کند تا به هر ترتیب بتواند در راستای شناخت هویت مستقل خود قدم بردارد.

## ۳- نتیجه‌گیری

نظریه‌ی پدیده‌ی روانی آلوده‌انگاری با تکیه بر آرای فروید (نظریه عقده‌ی ادیپ) و لکان (نظریه مرحله‌ی آینه‌ای)، در رابطه با فرایند به وجود آمدن سوبژکتیویته و همچنین نمود آن در ادبیات توسط ژولیا کریستوا ساخته و پرداخته شده است. آلوده‌انگاری مکانیزمی دفاعی است تا سوژه را در مسیر دشوار رسیدن به فردیت و استقلال هویتی یاری کند. این اتفاق نخستین بار در بستری رخ می‌دهد که کریستوا با الهام از آراء افلاطون آن را کورا می‌نامد. کورا فضای آغازین در عالم است که طفل در زهدان مادر تجربه می‌کند، جایی‌که در یک تمامیت بدون مرز و وحدتی خیالی با مادر در محیطی نشانه‌ای و پیشازبانی به سر می‌برد. هنگامی که کودک در آستانه‌ی سوژه شدن قرار بگیرد آلوده انگاشتن مادر به او کمک می‌کند تا بتواند مرزهای میان خود و مادر را تعیین کند. نکته مهم این است که اولین چیزی که کودک آلوده می‌انگارد تن مادر است که اصل و منشا ظهور خود اوست. تنی که کودک آلوده می‌انگارد تنی است که زندگی‌اش به آن وابسته بوده و بدین ترتیب کودک در واکنشی نسبت به پیرامون خودآگاهی‌اش، خود را نیز آلوده می‌انگارد. این آلوده‌انگاری دیگری و خود بدون شک با تجربه‌ی احساسات و عواطفی منفی همراه خواهد بود و از آنجاکه سوژه به طور مداوم در حال تعیین مرزهای هویتی خود بوده آلوده‌انگاری نیز پدیده‌ایست که هرگز به پایان نمی‌رسد و درد و رنج و عواطف منفی حاصل از آن می‌بایست به نحوی رفع و رجوع شود. مطابق نظریات کریستوا، آثار ادبی ابزاری به حساب می‌آیند تا فرد را در سطح مشخصی از آگاهی نسبت به این فرآیند و درد و رنج ناشی از آن نگاه دارند و مهمتر ابزاری برای روان‌پاکسازی و تطهیر عواطف و احساسات منفی.

دوراس در کتاب *عاشق* به‌طرز شگفت‌آوری نمودی شاعرانه از این فرآیند را به تصویر می‌کشد. با توجه به بررسی صورت گرفته دیدیم که چطور به مدد آفرینش ادبی دوراس توانسته است در رمان *عاشق* فضای کورا را بازآفرینی کند و به تصویر بکشد، فضایی پر از سکوت و بی حرکتی، جاییکه کلام نقشی ندارد و عواطف گنگ و احساسات نامفهوم‌اند. فضای این رمان فضایی غریب، بدون مرز و بی

زمان است که شخصیت‌های داستان در آن سردرگم هستنند؛ و حضور پررنگ مادر و تقابل راوی با او که همان بستر اصلی داستان است. راوی داستان برای اینکه بتواند به سوبژکتیویته‌ی خود دست یابد، باید از شخصیت مادر فاصله بگیرد و از وابستگی فراوانی که به او دارد دل بکند. بنابراین او را جسم «آلوده» می‌انگارد. تمامی توصیف‌ها از مادر حاکی از حسی از تنفر و انزجار نسبت به اوست. این نفرت ناشی از آلوده‌انگاری، صرفا محرکی‌ست که سوژه به کمک آن بتواند از کورا خارج شود و از شکاف ایجاد شده بهرمند شود تا سوبژکتیویته‌اش را تبیین کند. خوانش کتاب با نگاه کریستوا به ما این آگاهی را می‌دهد که تنفر راوی نسبت به مادر یک واکنش روانی بوده و هیچ علت خارجی وجود ندارد. مادر در هیچ یک از وظایف خود کوتاهی نمی‌کند و علی‌رغم تمامی مشکلات به تنهایی از سه فرزندش نگهداری می‌کند. بنابرین این نفرت صرفاً ریشه‌ی روانی دارد. اما همانطور که در پژوهش انجام شده دیدیم، از تبعات آلوده‌انگاری مادر، خودآلوده‌انگاری‌ست و رابطه‌ی راوی جوان با معشوق چینی که در ظاهر موضوع اصلی رمان به نظر می‌رسد، صرفاً نمودی از حرکت ناخودآگاه به سوی خودآلوده‌انگاری‌ست و گذر از عمق کورای نشانه‌ای و آمدن به سطح نمادین و رسیدن به فردیت و استقلال هویتی. رمان *عاشق* داستان تولد یک هویت است. تولد هویتی تازه برای هنرمندی که با خلق یک شاهکار ادبی این فرایند را به بهترین نحو ممکن بازآفرینی و درد و رنج و عواطف منفی ناشی از آن را تطهیر می‌کند. و تجربه‌ی تطهیر بخش به ظهور رسیدن یک هویت از دل کورای نشانه‌ای در سطح نمادین نزد خواننده‌ی اثر نیز هست، چرا که به قول خود ژولیا کریستوا ادبیات «نمود نهایی بحران‌های ما و درونی‌ترین و جدی‌ترین فاجعه‌ی ما است.»

## References

Algooneh Joneghani, Masoud. “The application of Kristeva's semanalysis in the reading of a poem by Reza Barahani”, *Reaserch in Contemperary Word Literature*, Volume 23, Issue 2, February 2019, Pages 277-302

Athari Nikazm. Marzieh, Donya Beigi. “Semiotic analyses of silence in three novels of Marguerite Duras: Moderato Cantabile, The Lover and The Pain”, *Critical Language and Literary Studies*, Volume 10, Issue 14 - Serial Number 14 October 2015, Pages 131-155

Crocker, Sue. « De L'abject : théorie psychanalytique et Le vice-consul de Marguerite Duras », Thesis (Masters), Humanities and Social Sciences,

Faculty of French and Spanish, Memorial University of Newfoundland,1999.

Duras. Marguerite, *The Lover*, Translated by Ghassem Rooeen, Niloofar publication, 2012/1391

Firoozi Azita; Majid Akbari, "The meaning of semanalysis in Kristeva's theories", *Journal of Recognition*, Volume 5, Issue 2 - Serial Number 67 December 2012, 111-131

Kristeva. Julia, *Polylogue*, Paris, Seuil, 1977. (Coll. «Tel quel»).

---. *Le pouvoir de l'horreur : Essai sur L'abjection.* Paris. Edition du Seuil. 1983

---. *La révolution du langage poétique*. Paris, Éditions du Seuil. 1974

McAfee. Noelle, *Julia Kristeva*, Translated by Mehrdad Parsa, Tehran publication, 2013/1392

Nasehi Zohreh, Raheleh Markabi, "The Experimental Style of Marguerite Duras through un barrage contre le Pacifique and L'amant"; *Critical Language and Literary Studies*, 1, 1, 2009, 149-175

Pourali, Hojat allah;Rooentan Farhmand; Narges Bagheri. "A Critical Reading of "Ghaedeye Bazi", a Novel by Firouz

Zenouzi Jalali, Based on Julia Christeva's Theory of Abjection". *Fiction studies*, 2, 2, 2014, 26-39.

Salimi Koochi, Ebrahim; Fatemeh Sokoot Jahromi. "The Characters of Anārbānu and her sons from the Perspective of Kristeva's Abject Body". *Journal of Adab Pazhuhi*, 9, 31, 2015, 117-135.

---. "Application of the Analytic Approach of the Theory of the Abjection in "I am concerned for the garden" by Forough Farokhzad. ", *Language Related Research*.; 5 (1), 2014: 89-106

Tabatabaei, sara; Sarvin Rahimian. "Le langage en tant qu'un moyen de libération / psychanalyse du langage de la dépression dans Moderato Cantabile de

Marguerite Duras". *Revue des Études de la Langue Française*, 12, 1, 2020, 113-126.

Tousson, Bahira Youssef. Les Marques de Subjectivite dans "L'Amant" de Marguerite Duras. *ننننية // مبققبببببب* , *67*(3), 2008.67-98.

Umeh, Cecilia Chinyere, Chioma Elizabeth Ogbu, « L'écriture De Marguerite Duras Dans L'amant », *EBSU Journal of Social Sciences and Humanities,* Vol. 10 No 2 Novembre, 2020.40-50

Zamāni, Fātemeh. "Mythical-Intertextual Analysis of Heyrani; Based on Julia Kristeva's Theory of Abjection". *journal of mytho-mystic literature, 15, 54, 2019, 135-161.*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی